

شمام آزاد میشین، اگه انتحاری شوین!

از عالم و آدم و زمین و زمان بی خبر، غرق در فکر آقای کرزی در چوکی بس نشسته بودم و می کوشیدم که به درون نهران خانه ذهن وی راه پیدا کنم؛ تا اگر بشود کمی از آنچه این انسان هفت سر هزار چهره در باره مردم و در باره طالب و ایران و پاکستان و غرب و شرق، و امروز و فردای افغانستان می اندیشد، آگاهی پیدا کنم، که دستی به شانه ام خورد. تکان خفیفی خوردم و از عالمی که به دالان های تاریک معادن زغال سنگ می مانند و بدون نور هیچ چیزی در آن هویدا نیست، به دنیای واقعیت های تلخ و شرین بر گشتم.

رو گشتاندم و دیدم که آقای نظیف، یکی از افغان های بسیار ظریف و لطیفی که در عین حال نظر به کبرسن بسیار ضعیف و نحیف هستند، با یکی از دوستانش بالای سرم ایستاده است.

هنوز بدرستی بخود نیامده بودم، و هنوز لب به سخن باز نکرده بودم که آقای نظیف با آوازی نسبتاً لرزان، ولی بلندی گفت:

"بیادر یک ساعتس که بالای سرت استاده استیم. ده چرت بسیار امیق و دور و درازی رفته بودی؛ بیخی از دنیا و مافیها و از خود بی خبر. گپ چیس؟"

بعد از سلام و علیک، چون روبرویم دو چوکی خالی بود، اشاره کردم که بنشینند؛ ضمناً گفتم:

"اگه راس پرسان کنین ده فکر آغای کرزی و کارایش بدم. می خاستم بفامم که بالاخره ای آدم چگونه یک آدمی اس. ای فکر چندین سال اس که مره به خود مشغول داشته اس. اما هرچه بیشتر فکر می کنم، کمتر به جایی می رسم. ایچ کارش به کار دگیش و هیچ گپش به گپ دگیش سر نمی خوره. هر چه دلش می خایه، بدون ای که پشت و پهلوی گفتار و رفتار خوده بسنجد میگه. یگانه موردی که همیشه در آن ثابت و استوار اس، مسئله پشتیبانی و حمایت از طالب؛ دوستی با آغای احمدی نژاد؛ علاقه به خاک شیر از دوران کودکی و سکوت ده مقابل برادران به جان برابر پاکستانیش اس و..."

دوست آقای نظیف که مرد میانه سالی بود، شاید بیست سالی از وی خوردتر، و ما برای اولین بار یکدیگر را می دیدیم، بدون این که بگذارد من صحبتیم را تمام کنم، با صدای رسا و محکمی گفت:

"راس می گی. ببینین چه کار هائی که نمی کنه. یکی از جمله کار هایش ایس که لویه جرگه ره دائر می کنه و از مردم خایش می کنه که در مورد امضای موافقتنامه امنیتی با ایالات متحده امریکا رأی مثبت بتن، اما وقتی مردم رأی دادن، یک دفعه جندایش طور می خوره و دو پایه ده یک موزه می کنه که مه خو ای موافقتنامه ره امضاً نمی کنم.

آغای عزیز، اگه تو به رأی همی مردم رئیس جمور شدی و مشروعیتت به پایه اعتمادی اس که مردم به تو کده ان، خو حرف مردمه که تره انتخاب کدن و تو بنام نماینده شان امور کشوره پیش می بری، و از تو یک چیزی می خاین، بشنو.

اگه کار خوب شد یا خراب، خود مردم و همی اشخاصی که بنام نماینده مردم ده لویه جرگه جمع شان کدی، مسئول استن.

چه می خایی؟ خانه جنگی؟ تشنت؟ تجزیه؟ فرار سرمایه ها؟ بازم فرار توده های میلونی از ملک؟ بازم آوارگی و رنج و بی آبروگی؟ بازم جنگ و ویرانی؟ بازم حاکمیت تاریک اندیشان جنگ طلبی که در برابر همه جهان استاد شوه و تک تازی کنه و افغانستانه منزوی و بدنام کنن؟ بازم دست نشاندگی؟ بازم سلطه پاکستانی ها به کشور و مردم؟ بازم خوف و هراس و دُرنه و کیبل؟ بازم میدان های ورزشی ره به کشتار گاه ها بدل کنن؟ بازم توقف چرخ کار و اقتصاد و توسعه و تجارت ده کشور؟ بازم بسته شدن مدارس و مکاتب و تعطیل درس و تعلیم و تربیه؟ بازم به دار کردن تلویزیون ها و تعطیل هر چه نشریه اس؟ بازم توقیف زنان ده خانه های شان؟ بازم مرد سالاری عریان دینی؟ بازم صدا ها ره ده

گلون ها خفه کدن و لب ها ره دوختن؟ بازم ترور و ترویزم و حمایت از ترور و ترویزم؟ بازم محاکم صحرایی و سنگسار و گردن بریدن و به دار کدن؟ بازم زن ستیزی؟ بازم دخترهای جوان، نازنین و تحصیل کدی مردمه به زور به چلی و ملا و مردمان بی کار و بی عار و بی روزگاری که دو و سه برابر عمر شان دارن، به شوی دادن؟ و صد ها "بازم" دیگه!

صد ها زندانی طالبه که هر کدام به دستور آی اس آی ده ها انسانه کشته و ده ها جا بم گذاشته و صد ها گونه جنایت و مردم آزاری دیگه کده ان، آفه و آزاد می کنه که بازم دست به ترور و آدمکشی و انفجار و انتحار و تخریب بزمن، ولی صد ها مرد و زن بی گناه ره، خصوصاً زنانی ره که با دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت اولاد ده سلول های تنگ و تاریک زندان ها بسر می برن و بسیاری از آن ها بی گناه استن و ماه ها و شاید سال هاس که سرنوشت شان مالوم نیس و هر چه داد و واویلا می کنن، یکبارم صدای شانہ نمی شنوئی!

ده انفجار هوئل لبنانی ها، باوجودی آن که خود طالب مسئولیت انفجاره به گردن می گیره، آغای کرزی می گه که این انفجار کار استخبارات کشور های خارجیس و بازم، به روال گذشته، این جنایتام به گردن امریکائی ها می اندازه!

یکبار ده طول عمر ریاست جموریش به رد قسم ام که شده باشه ده ایچ انفجار و انتحاری، ولو هر قدر خونین بوده باشه، از طالب و پاکستان نام نبرده و این ها ره محکوم نکرده. و صد ها مطلب دیگه که... "بلی..."

آقای نظیف می خواست چیزی بگوید، که دوستش به "بردی گفتن" هم نماندیش و باز هم با همان چابگی بی ماندش رشته سخن را بدست گرفت، اما آقای نظیف از دوستش خواهش کرد که برایش یک دقیقه وقت بدهد. و بعد از آن که دوستش معذرت خواست و سکوت کرد؛ گفت:

"بیدار گپ بسیار اس، اما چون سه - چار استگاه باد پائین می شیم و وقت کم اس، زیات تبصره نمی کنم. ده باره زنان زندانی امیقه می گم که قرار شنیدگی کرزی صاحب گفته اس که اگه ای زنا می خاین آزاد شون، باید تعهد کنن که بعد از آزادی ده دل طالبای کرام شامل می شون؛ و انتحاری می شن. اونای که اولاد دارن، ام باید تعهد کنن که اولاد های شانم در آینده ده دل طالبای کرام شامل شده انتحاری می شن.

میگن آغای کرزی واضح گفته اس:

"ما به اینا گفته ایم که شمام آزاد میشین، اگر انتحاری شوین! حال اینا چه می گن و چه می کنن، تصمیم بدست خود شان اس!"

من هم، چون در استگاه بعدی باید پیاده می شدم، با این انسانی که بی جهت او را لطیف و ظریف نگفته ام، و هم با دوستش، خدا حافظی کرده گفتم: "بری اکمال صحبت ها، امیدوارم بازم ببینیم." در راه به حرف های آقای نظیف فکر می کردم. پیش خود گفتم که وقتی انسان تمام گفتار و رفتار و کردار عجیب و غریب کرزی را در طول دوازده سال گذشته می بیند، هیچ شکی نیست که او چنین پیشنهادی را هم به آن زنان بیچاره نداده باشد!!